

"رویکرد علما دیوبند در کلام"

امید خزاعی^۱

چکیده

علمای دیوبند در کلام نظریه و روش خاصی ندارند اگرچه برخی، علما دیوبند را در کلام ماتریدی و برخی اشعری می‌دانند اما باید گفت که روش آنها در مباحث کلامی و اعتقادی برگرفته شده از ماتریدی و اشعری می‌باشد و می‌توان آنها را ماتریدی اشعری گرا تلقی کرد زیرا علما دیوبند جامع عقاید اشعری و ماتریدی هستند. آنها معتقدند اختلافات اشعری و ماتریدی تنها اختلاف لفظی است و این اختلافات اساسی و واقعی نیست و اگر اختلافی هم باشد در تفسیر و توضیح برخی از نصوص است که در نهایت به یک نتیجه و مقصود می‌رسند.

کلید واژه‌ها: دیوبند - ماتریدی - اشعری - قاسمیت - حسن و قبح - عقل و نقل

مقدمه

اگر آیات و احادیث را بررسی کنیم خواهیم دانست که از دیدگاه قرآن و سنت مومن واقعی کسی است که بدون هیچ سوال و جوابی و بدون هیچ بحث و جدلی به حقیقت ایمان آورده و آن را می‌پذیرد و هیچ شک و تردیدی نسبت به آن ندارد اما این واقعیت را باید پذیرفت که همه انسان‌ها یکی نیستند و در مقابل مسائل و اتفاقات یک تحلیل و موضع‌گیری مشترکی ندارند بلکه هرکس و هرگروهی نسبت به مسائل تحلیل و برداشت‌های مختلفی دارد و عوامل مختلفی چون موقعیت جغرافیایی، قبیله، شهر، روستا، آب و هوا، احساسات و... در این اختلاف نظرها تاثیرگذار است.

به همین جهت خداوند متعال در قرآن سه راه را در بحث و گفت و گوی با مخاطب به مؤمنین پیشنهاد می‌کند تا به وسیله این راه و روش‌ها به تبلیغ دین بپردازند، در آنجا که خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

^۱. دانشجوی ترم چهارم کارشناسی ارشد مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم، مدرس حوزه، نویسنده و پژوهشگر.

«دُعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲: «ای پیامبر! مردم را با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!» چند نکته در این آیه وجود دارد:

۱- دعوت؛ که مراحل و مراتبی دارد: حکمت، موعظه، جدال نیکو که حکمت راه عقلی و موعظه راه عاطفی می‌باشد.

۲- موعظه باید حسن باشد ولی جدال باید احسن باشد «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» که هم محتوا نیکو باشد و هم شیوه و بیان.

۳- «بِالْحُكْمَةِ»: حکمت یعنی آشنایی با مصالح و مفاسد امور از طریق علم و عقل.^۳

برهمن اساس علما دیوبند هم در مباحث کلامی مانند سایر فرق اسلامی روش و رویکردی دارند که در این نوشتار کوتاه با رویکرد توصیفی - تحلیلی به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت و به دنبال جواب این سوال هستیم که:

علما دیوبند در مباحث کلامی از چه مکتبی پیروی می‌کنند؟ و دارای چه روشی هستند؟

البته لازم به ذکر است مقاله مستقلی که به این موضوع پرداخته باشد، ندیدم. اما کتاب‌هایی پیرامون عقاید علما دیوبند و روش آنها در کلام نوشته شده است که به عنوان نمونه می‌توان به کتاب "علماء دیوبند اتجاههم الدینی و مزاجهم المذهبی" نوشته «قاری محمد طیب» (رئیس سابق دارالعلوم دیوبند) اشاره کرد. ایشان در این کتاب به شرح و توضیح اعتقادات علمای دیوبند نسبت به تزکیه و تصوف، صحابه، علوم حدیث، کلام، مسایل سیاسی و اجتماعی و... پرداخته است.

همچنین می‌توان کتاب "المهتد علی المفند" نوشته «ملا خلیل احمد سهارنپوری» را نام برد که ایشان هم با نگارش این کتاب در قالب سوال و جواب به شرح و توضیح عقاید علمای دیوبند پرداخته است.

۲. نحل ۱۶/

۳. تفسیر نور (جلد ۱۰)، محسن قرائتی، ج ۴، ص: ۶۰۲

ناگفته نماند که کتاب و منابع در بیان و تشریح اعتقادات علمای دیوبند کم و محدود است و مفتی محمدتقی عثمانی معتقد است، علت کم بودن منابع در جهت شناخت عقاید علما دیوبند این است که علماء دیوبند یک فرقه جدا از جمهور نیستند و این گونه می گوید:

«تالیف و نگارش کتاب خاصی برای بیان اندیشه و اعتقادات علمای دیوبند لازم نیست چون کلمه علمای دیوبند گروه یا فرقه‌ای تفکیک یافته از عموم امت اسلامی نیست و یا افکار و اعمال خاصی را شامل نمی‌شود بلکه آنچه را که تمام علمای اسلام برای تشریح و توضیح اسلام طی چهارده قرن از روش‌های گوناگون استفاده کرده‌اند همان اندیشه دینی و شیوه علمای دیوبند است. منابع اصلی تعلیمات دینی همان قرآن و سنت است و تعلیمات قرآن و سنت با همه ابعادش اساس و شیوه علمای دیوبند است بر همین اساس ما هیچ نیازی به نگارش کتاب خاصی برای تشریح و توضیح راه و روش علمای دیوبند نمی‌بینیم»^۴

دارالعلوم دیوبند

قبل از این که وارد بحث اصلی شویم لازم دانستم توضیح کوتاه و مختصری از شکل‌گیری دارالعلوم دیوبند داشته باشم و با شخصیت‌های تاثیرگذار و علمای این دارالعلوم آشنا شویم.

نسبت دیوبندی یا دیوبندی برگرفته‌شده از شهر دیوبند است. این شهر در شمال شرقی دهلی از توابع ایالت اوتراپرادش هند است.

«محمدقاسم نانوتوی» با همکاری دوستان و علمای دیگر و با انگیزه مبارزه با استعمار انگلیس جهت حفاظت و تربیت مسلمانان از انحراف فکری و دینی، مدرسه‌ای با عنوان دارالعلوم در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ ه.ق

^۴: اصل عبارت ایشان در مقدمه کتاب "علماء دیوبند اتجاههم الدینی و مزاجهم المذهبی" این است: «فلم تکن هناك أیة حاجة فی الواقع الی کتاب مستقل یتناول مذهب علماء دیوبند بشرح أو إبانة؛ لانهم لیسوا فرقة او جماعة شقت طریقاً فکریاً او عملیاً یختلف عن طریق جمهور الامة المسلمة بل إنهم یتبعون فی تفسیر الاسلام و عرضه نفس المسلك الذی سلکة جمهور الامة عبر اربعة عشر قرناً. إن الدین و تعالیمه الاساسیة انما تتبع من الکتاب و السنة و انها تعالیم الکتاب و السنة فی شکلها الشامل هی اساس مذهب علماء دیوبند».

در این شهر تأسیس کردند و تعلیم و تعلم در این مدرسه را با یک استاد به نام ملا محمود و یک شاگرد به نام محمودالحسن آغاز کرد.^۵

به مرور زمان دارالعلوم دیوبند شهرت جهانی یافت و گسترش پیدا کرد تا جایی که بسیاری از علمای معاصر اهل سنت در شبه قاره هند، افغانستان، سیستان و بلوچستان ایران و... در این حوزه تحصیل کرده و فارغ التحصیل شده‌اند.^۶

علمای دارالعلوم دیوبند تحت تاثیر شخصیت‌هایی چون احمد سرهندی (معروف به مجدد الف ثانی)، شاه ولی الله دهلوی و حاج امدادالله مهاجر مکی بودند و بزرگان این دارالعلوم همچون محمدقاسم نانوتوی، رشید احمد گنگوهی، محمود حسن دیوبندی، اشرف علی تهانوی، خلیل احمد سهارنپوری، انور شاه کشمیری، محمدطیب قاسمی و ابوالحسن علی حسینی ندوی و... مستقیم و یا غیرمستقیم شاگردان آنها بودند.^۷

روش علما دیوبند در مباحث کلامی

معمولاً کسانی که حنفی هستند در مباحث کلامی و اعتقادی پیرو ابومنصور ماتریدی هستند زیرا ماتریدی در فقه، حنفی بود و اساتید وی با واسطه یا بی‌واسطه از شاگردان ابوحنیفه بودند و کسانی که شافعی هستند در مباحث کلامی و اعتقادی پیرو ابوالحسن اشعری هستند زیرا ابوالحسن اشعری در فقه شافعی بود و ایشان فقه را از یک فقیه شافعی به نام اسحاق مروزی آموخته بود و از آنجایی که علمای دارالعلوم دیوبند در فقه حنفی هستند ممکن است برخی این‌گونه فکر کنند که حتماً در مباحث کلامی و اعتقادی هم ماتریدی هستند!

^۵. بزرگ مردان اندیشه و تاریخ، ترجمه محمدامین حسین‌بر، ج ۱/ ص ۲۱ و ۲۲ (این دو صفحه در یک پاراگراف توسط نویسنده مقاله خلاصه شده است)

^۶. منظور از علمای دیوبند فقط علمایی نیست که در دارالعلوم دیوبند درس خوانده باشند بلکه هر عالمی که ایده و فکرش به احمد بن عبدالاحد سرهندی و شاه ولی الله دهلوی و امام نانوتوی و شیخ کنکوهی و شیخ یعقوب نانوتوی وابسته باشد، دیوبندی است.

^۷. برگرفته شده از مجموع کتاب بزرگ مردان اندیشه و تاریخ، ترجمه محمدامین حسین‌بر

در حالی که این قاعده کلی نیست و ممکن است شخصی یا افرادی در فقه حنفی باشند اما در مباحث کلامی اشعری باشند یا شخصی و یا افرادی در فقه شافعی باشند اما در بحث کلام و اعتقادات پیرو ماتریدی باشند.

اما برخی علمای دیوبندی را در کلام ماتریدی و برخی اشعری می‌دانند که دلیل آن این است:

علمای دیوبند به ماتریدی معروف هستند، از طرفی دیگر برخی از آنها به اشعری هم گرایش داشتند چنانچه از نوشته‌ها و سخنان شاه ولی‌الله دهلوی (که یکی از شخصیت‌های موثر دارالعلوم دیوبند است) این چنین فهمیده می‌شود که ایشان اشعری است، از طرفی دیگر علمای دیوبند در تدریس و نوشته‌های خود از نظرات و عقاید اشعری هم استفاده می‌کنند به همین جهت علمای دیوبند را برخی اشعری می‌دانند.

اما باید بگویم که علمای دیوبند در مباحث کلامی و اعتقادی هم از ماتریدی پیروی می‌کنند و هم از اشعری! به عبارتی دیگر علمای دیوبند ماتریدی اشعری‌گرا هستند و در مباحث کلامی این دو دیدگاه کلامی را با هم جمع کرده‌اند که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت.

علمای دیوبند در مباحث کلامی راه میانه و اعتدال را دارند با این توضیح که؛ عقایدی که با نصوص صریح ثابت شده و مورد قبول همه فرق اسلامی است و به عبارتی در مورد آنها اجماع شکل گرفته است را می‌پذیرند اما همان‌طور که در مباحث فقهی و اجتهادی پیروی از یک عالم و فقیه متخصص و پایبندی به یک فقه معین را لازم و ضروری می‌دانند، در فروعات اعتقادی و در تفسیر و بیان کیفیت عقاید قطعی هم پیروی از یک عالم و امام صاحب نظر را لازم و ضروری می‌دانند.^۸

پس با این توضیح می‌توان گفت علمای دیوبند در فروعات و مباحث اختلافی کلامی و اعتقادی از یک روش خاص و معینی پیروی می‌کنند که آن روش "قاسمیت" نام دارد و روش قاسمیت برگرفته شده از تعلیمات محمد قاسم نانوتوی (بیانگذار دارالعلوم دیوبند) می‌باشد و در کلام از افکار ایشان متأثر هستند.

^۸ . علماء دیوبند اتجاههم الدینی و مزاجهم المذهبی، ص ۶۹

در این روش محمد قاسم نانوتوی، در مواردی که بین اشاعره و ماتریدی اختلاف نظر وجود دارد، راه تطبیق و رفع اختلاف را در پیش گرفته است و ایشان معتقد بود که اختلافی بین ابوالحسن اشعری و ابومنصور ماتریدی در مسائل کلامی وجود ندارد و اختلاف آنها در مسایلی چون ایمان، حسن و قبح، قدرت انسان و... تنها یک نزاع لفظی و کلامی است.

قاری محمد طیب در این مورد می گوید:

«در عرف علمای دیوبند این گونه مشهور است که ماتریدی هستند اما در بین آنها افرادی وجود دارد که به دلایلی خود را اشعری می دانند اما بهتر این است که علمای دیوبند را ماتریدی مایل به اشعری بدانیم و اختلافات بین اشعری و ماتریدی همگی اختلافات صوری هستند. این شیوه توفیق بین مذهب اشعری و ماتریدی را دیوبندیان از شیخ نانوتوی گرفته اند».^۹

یا عبدالرشید ارشد در بیان مسلک دارالعلوم دیوبند این چنین می نویسد:

«مسلک دارالعلوم دیوبند، اهل سنت و جماعت می باشد که بنیادش بر قرآن، سنت، اجماع و قیاس قائم شده است، آنها دیناً مسلمان، فرقه اهل سنت و جماعت، مذهباً حنفی، مشرباً صوفی، کلاماً اشعری، سلوکاً چشتی بلکه جامع السلاسل، فکراً ولی اللهی، اصولاً فاسمی، فروعاً رشیدی و نسبتاً دیوبندی هستند».^{۱۰}

بنابراین علمای دیوبند با وجود این که در فقه حنفی مذهب هستند اما در کلام و اعتقادات ماتریدی و هم اشعری هستند و این دو روش و مکتب کلامی را با یکدیگر جمع کردند.

^۹. علماء دیوبند اتجاههم الدینی و مزاجهم المذهبی، ص ۷۱

^{۱۰}. بزرگ مردان اندیشه و تاریخ، تألیف عبدالرشید ارشد، ترجمه محمد امین حسین بر، ج ۱/ص ۱۳

چگونگی جمع اختلافات کلامی ماتریدی و اشعری توسط علمای دیوبند

کسی که در مباحث اعتقادی و کلامی ماتریدی و اشعری تحقیق و مطالعه داشته باشد، می‌داند که بین ماتریدی و اشعری مشترکات زیادی وجود دارد تا جایی که این مشترکات و اتفاق نظرها باعث شده نام **اهل سنت و جماعت** به این دو مکتب اطلاق شود.

صاحب‌نظران در مورد این که چرا تفکر و منهج ماتریدی و اشعری به یکدیگر نزدیک هستند نظرات و تحلیل‌های مختلفی بیان کرده‌اند، به عنوان نمونه:

دکتر ابوزهرة معتقد است علت نزدیک بودن اشعری و ماتریدی به یکدیگر، نتیجه اتحاد آنها در مباحث کلامی در مقابل مخالفینشان بوده است و اگر کسی به ماتریدی و اشعری مراجعه کند آنها را در نتیجه یکی می‌یابد.^{۱۱}

یا دکتر علی‌المغربی معتقد است منهج ماتریدی و اشعری به یکدیگر نزدیک است و آنها میان عقل و نقل یک حد وسط دارند.^{۱۲}

اما باتوجه به این توضیحات در برخی مسایل بین ماتریدی و اشعری اختلاف نظرهایی هم وجود دارد و علامه ابن کمال‌باشا معتقد است این اختلافات به دوازده مسأله می‌رسد هرچند ممکن است کمتر یا بیشتر هم باشند که در هر صورت مسایل مهم بین آنها اندک است و مهم‌ترین و اصلی‌ترین اختلافی که بین اشعری و ماتریدی وجود دارد مسأله **حُسن و قُبَح** است و سایر مسایل اختلافی هم از همین اصل به وجود آمده‌است که آیا حسن و قبح اعمال شرعی هستند یا عقلی؟ که اگر در این مسأله توافقی صورت بگیرد، سایر اختلافات تا حد زیادی از بین می‌رود و کاهش پیدا می‌کند.

۱۱. تاریخ المذاهب الإسلامية، ص ۱۷۶

اصل کلام ابوزهرة این است: «و لاتحاد الخصم الذی کان یلقاه کل من الماتریدی و الاشعری تقاربت النتائج...».

۱۲. امام اهل السنة و الجماعة، ابومنصور ماتریدی، ص ۲۴۴

اصل کلام دکتر علی‌المغربی این است: «ویمکن تفسیر وجوه الشبه بینهما فی الآراء بأنه یرجع إلی تشابه منهج کل منهما إلی حد ما، فی التوسط بین العقل و النقل...».

اشاعره معتقدند حسن و قبح اعمال را شریعت مشخص و بیان می‌کند و اعمال در ذات خود از حسن و قبح خالی هستند. اگر شریعت به چیزی امر می‌کند، حسن آن کار در همان لحظه به وجود می‌آید و اگر از کاری نهی می‌کند، در همان لحظه آن کار قبیح می‌گردد و در برخی موارد ممکن است حسن و قبح تغییر کند و آن زمانی است که برخی احکام منسوخ می‌شود.

به عنوان مثال: شرع به انجام کاری امر کرده و آن کار هم حسن بوده اما بعدها این حکم منسوخ شده و شرع از انجام آن منع کرده در نتیجه آن عمل از حسن به قبح تغییر می‌کند و یا اگر شرع از کاری منع کرده و آن کار قبیح هم بوده اما بعد از منسوخ شدن به انجام آن اجازه داده است، آن قبح به حسن تغییر کرده است.

بنابراین حسن و قبح اعمال از امر کردن یا منع کردن شریعت مشخص می‌شود و این گونه اشاعره حسن و قبح اعمال را شرعی می‌دانند.

اما ماتریدیه برخلاف اشاعره معتقدند که حسن و قبح اعمال عقلی است نه شرعی! و قبل از این که شرع به آنها امر و یا از آنها منع کند، در ذات خود حسن یا قبیح بوده‌اند و این امر و منع شرع هم به خاطر حسن و قبح ذاتی آنها صورت گرفته است. بر همین اساس هر چیزی که شریعت از آن منع کرده است به خاطر قباح و خباثت ذاتی آنها بوده است.

به عنوان مثال: شریعت از مشروبات حرام منع کرده است و علت آن را این گونه بیان کرده است: «رَجَسَ مَنْ عَمِلَ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ»^{۱۳}: «این کار شیطانی و پلید است پس از این کارهای پلید دوری کنید».

یا اگر خداوند متعال به روزه گرفتن امر کرده است به این دلیل است که ما به تقوا برسیم یا اگر به دادن زکات و صدقات امر کرده است، علت این بوده که ایجاد سخاوت و هم‌دردی با فقرا و مساکین شود و ثروت تنها بین افراد یا گروه خاصی نچرخد و جامعه از تباهی و فقر نجات یابد.

بنابراین قبل از این که شرع به انجام کاری امر کند آن عمل در ذات خود حسن بوده و شریعت به خاطر حسن بودنش به انجام آن امر کرده و یا اگر شرع از انجام عملی منع کرده است آن عمل در ذات خود قبیح بوده و به همین خاطر شرع از انجام آن منع کرده است. پس حسن و قبح افعال عقلی است و

به وسیله شرع به وجود نیامده است بلکه امر به انجام کاری یا منع از انجام کاری براساس دلایل عقلی است.

همان طور که ملاحظه کردید اختلاف ماتریدی و اشعری در بحث حسن و قبح واضح و روشن بود اما علمای دیوبند با ذوق کلامی خود این اختلاف را رفع کرده و توافقی را ایجاد کرده‌اند و این گونه تشریح و بیان کرده‌اند:

حسن و قبح افعال تحت یک اصل و یک قانون درآمده است و اگر این اصول و قوانین در نظر گرفته شود، همه مردم جهان بدون در نظر گرفتن دین و نژاد و براساس فطرت، آن افعال را حسن یا قبیح می‌دانند و اگر این گونه به مسأله بنگریم؛ چه کسی می‌تواند عدل را حسن و ظلم را قبیح نداند؟ یا علم را حسن و جهل را قبیح نداند؟ یا احسان و ایثار را حسن و بخل و خودخواهی را قبیح نداند؟ یا عفت و پاکدامنی را حسن و بی‌حیایی و فحشا را قبیح نداند؟ یا نظافت و پاکیزگی را حسن و آلودگی و پلیدی را قبیح نداند؟ و...

اشاعره هم عضوی از این کره‌خاکی هستند و این اصل کلی حسن و قبح عقلی را می‌پذیرند و منکر آن نیستند چون این اصل مورد قبول همه انسان‌ها است و این اصل هم از قبل مورد قبول ماتریدی قرار گرفته‌است. با توجه به این توضیح اشاعره و ماتریدیه در عقیده با یکدیگر هم‌نظر هستند.

از طرفی دیگر تشخیص و تعیین جزئیات این اصل و کیفیت و محل استفاده از آنها موقوف بر نظر شریعت است که تنها به وسیله عقل نمی‌توان آنها را درک کرد و فرقی نمی‌کند که این تشخیص و درک از طریق نص باشد یا اجتهاد و یا استنباط.

به عنوان مثال: عقل می‌تواند تشخیص دهد که دانش حسن است اما این که چه علمی مفید و چه علمی مضر است یا چه علمی قابل درک و آموختن است تنها از طریق شریعت می‌توان تشخیص داد. براساس همین اصل می‌توان مفید یا غیرمفید بودن بقیه موارد همچون عدالت، نظافت و... را تشخیص داد.

پس هرگاه مبنا و اساس تشخیص، شریعت قرار گیرد، جزئیات حسن و قبح از سوی شریعت مشخص و بیان می‌شود و این را ماتریدیه انکار نمی‌کند؛ چون هرگاه شارع دستور به انجام کاری دهد در ذات خود آن عمل حسن است و با دستور شارع، حسن آن چند برار می‌شود.

نماز در ذات خود حسن است اما وقتی که حکم آن از سوی خداوند متعال مشخص می‌شود، حسن بودن آن چند برابر می‌شود، برخی مشروبات در ذات خود قبیح هستند اما وقتی که شریعت از نوشیدن آنها منع کرده است، قبح آن مستحکم‌تر و بیشتر می‌گردد.

بنابراین اگر به حسن و قبح نگاه اصولی داشته باشیم، عقلی است اما اگر از نگاه تجویز به حسن و قبح بنگریم، شرعی است که اشاعره از نظر ایجاب و تحریم شرعی معتقد به شرعی بودن حسن و قبح هستند و ماتریدیه هم تا اندازه‌ای منکر آن نیستند اما ادعای آنها هم مبنی بر عقلی بودن حسن و قبح ثابت است.

به عبارتی دیگر آنچه را که اشاعره مدعی آن هستند، ماتریدیه انکار نمی‌کند و آنچه را که ماتریدیه مدعی آن هستند، اشاعره نیز به اندازه اصول منکر آن نیستند و گویا هر دو گروه حسن و قبح عقلی و شرعی را پذیرفته‌اند و بین هر دو مکتب تضادی وجود ندارد و ادعای هر دو گروه در جای خود بجا و ثابت است.

نمونه‌ای دیگر:

در بحث قدرت و اختیار انسان؛ ماتریدیه می‌گویند انسان بر اعمال خود قدرت و اختیار دارد به همین جهت مکلف شده‌است اما اعتقاد اشاعره برخلاف ماتریدیه است و با یک بررسی خواهیم دانست که در این مسأله هم تضادی بین آنها وجود ندارد.

اگر اشاعره قدرت و اختیار را از انسان نفی می‌کنند به این معنا نیست که انسان مانند سنگ و چوب غیرمتحرک است چون این اعتقاد جبریه است و اشاعره در این مورد مخالف آنها هستند. به همین جهت اشاعره بین انسان و جماد فرق گذاشته و یک نوع اختیار و قدرتی را برای انسان قائل می‌شوند.

همچنین اگر ماتریدیه برای انسان اختیار و یا قدرتی قائل است، به این معنا نیست که انسان اختیار تام دارد و می‌تواند به اختیار خود هرکاری را انجام دهد و انسان خالق افعال خویش هست چون این اعتقاد قدریه است و ماتریدیه این اعتقاد را رد می‌کند.

علما دیوبند با جمع بین هر دو دیدگاه می‌گویند: اشاعره منکر نفس اختیار نیستند بلکه منکر اختیار تام انسان هستند و ماتریدیه معتقد به اختیار تام، کامل و مستقل برای انسان نیستند اما معتقد به یک

اعتقاد ثانوی هستند. در نتیجه آنچه را که ماتریدیه ادعا می‌کند، اشاعره انکار نمی‌کنند و همچنین اختیار تام و کاملی را که اشاعره رد می‌کنند، ماتریدیه مدعی آن نیستند.

برهمن اساس در این مسأله هم هیچ اختلافی وجود ندارد و تنها یک نزاع و اختلاف عنوانی است نه اختلاف واقعی!

چون اگر اشاعره مذهب قدریه را رد کند و انسان را مجبور محض و بی‌اختیار بداند در این صورت مذهب جبر را اثبات کرده‌است و جبریه می‌شوند، اگر مذهب جبر را رد کنند و انسان را مستقل بدانند یعنی انسان را خالق افعال خود بدانند در این صورت مذهب قدر را ثابت کرده و قدریه می‌شوند اما اگر قدریه را رد و اختیار مستقل را نفی کنند، همچنین جبریه را رد کنند و مجبور محض بودن انسان را نفی کنند پس آنها بین جبر و اختیار یک راه میانه‌ای را در پیش گرفته‌اند و این همان مذهب ماتریدیه است که گویا اشاعره، ماتریدی شده‌اند. پس زمانی که اشاعره در این مسأله ماتریدی شدند و ماتریدی هم به خاطر رد جبریه و قدریه با اشاعره یکی شدند، دیگر اختلافی در بین آنها باقی نمی‌ماند و تنها یک اختلاف و نزاع لفظی خواهد بود و بقیه مسایل و موارد را هم می‌توان این گونه با یکدیگر قیاس کرد.

نمونه‌ای دیگر:

ماتریدی معتقد است که خداوند هیچ‌گاه ظالم نخواهد بود ولی اشاعره در این مورد با ماتریدی اختلاف نظر دارد.

اختلاف در مورد این مسأله هم از حسن و قبح سرچشمه می‌گیرد چون خداوند متعال به اموری حکم می‌کند که حسن باشد و از اموری منع می‌کند که قبیح باشد و این عدل محض است و با ظلم ارتباطی ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»^{۱۴}: «خداوند به دادگری و نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایست و دست درازی و ستمگری نهی می‌کند».

در این آیه همه کارهای پسندیده و ناپسند مورد امر و نهی قرار گرفته است و معنای عدل همین است که به خوبی‌ها امر و از بدی‌ها منع شود.

اعتقاد به حسن و قبح اعمال در واقع به معنای اثبات عدل و انکار ظلم از خداوند متعال است که این امر همان اندیشه دینی ماتریدی است. نگاه اشاعره به این بوده که ظلم به معنای دخالت در ملک غیر است پس وقتی تمام جهان در ملکیت الله متعال است، او هر چه بخواهد حکم می‌کند اگرچه ظلم هم باشد.

البته این نکته را نباید فراموش کرد که هرگاه می‌گوییم همه جهان در ملکیت خداوند است، در واقع او در ملک خود تصرف می‌کند نه در ملک دیگران! پس این ظلم نیست بلکه عدل محض است و طبق این اصل نظر ماتریدیه اثبات می‌شود.

اشاعره به عموم قدرت الهی توجه کرده و ظلم را برای خداوند متعال ممکن و مقدور می‌دانند اما به خاطر قراردادن آن در ملک خود، عین عدل است و ماتریدیه هم از طرفی آن را عین عدل قرار داده است چون در ملک غیر خود دخالت نمی‌کند.

به عبارتی دیگر؛ اشاعره عدل را بر الله متعال واجب نمی‌دانند و این عدم وجوب به معنای امکان وجود ظلم نیست، ماتریدی الله متعال را مجبور به عدل نمی‌کنند و اینجاست که اشاعره و ماتریدیه به یک اتفاق نظر می‌رسند، اگرچه عدل واجب نیست اما امکان ظلم هم ثابت نمی‌شود. اشاعره فقط مدعی امکان ظلم هستند اما هیچ‌گاه ظالم بودن خداوند را ادعا نمی‌کنند.

پس تفاوت و اختلاف هر دو مذهب در عنوان است و این‌گونه در این مسأله هم اختلافی ندارند.

جایگاه عقل در اعتقادات از دیدگاه علما دیوبند

این که عقل در مباحث اعتقادی چه جایگاهی دارد و یا عقل و نقل با یکدیگر برابر و یا در تضاد هستند، همواره در علم کلام مورد بحث بوده است و برخی با افراط و یا تفریط در این مورد در مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

برخی مانند معتزله دچار افراط شدند و عقل را از نقل برتر دانستند و عقل را اصل و نقل را فرع قرار دادند. آنها احکام دینی و اعتقادی را زمانی می پذیرند که عقل آنها را بپذیرد و به نوعی وحی الهی را تابع عقل انسانی قرار داده اند و در مقابل هم برخی برای رد و نقد چنین تفکری، مداخله عقل در مباحث دینی و اعتقادی را ممنوع قرار دادند.

اما علمای دیوبند در این مساله هم راه اعتدال و میانه را در پیش گرفته اند و معتقدند عقل در دین رها نشده و آن را بی فایده نمی دانند و از طرفی عقل را هم مستقل نمی دانند که در مقابل وحی و یک اصل قرار گیرد.

از نظر علمای دیوبند اصل در دین و اعتقادات، وحی الهی است بنابراین عقل نمی تواند نقل را رد و یا تایید کند بلکه نقل صحیح معیار درستی و یا نادرستی عقل است به همین جهت عقل هم مانند حواس پنجگانه یک خادم در جهت اثبات دین است اما با این وجود نمی تواند حاکم باشد و عقل ابزاری برای تفکر و تدبیر در دین است که می تواند برخی حکمت های نهفته را کشف و شناسایی کند.

خلاصه و نتیجه گیری

برخی از شخصیت‌ها و علمای تاثیرگذار دارالعلوم دیوبند در کلام اشعری و برخی ماتریدی بودند اما با تاسیس دارالعلوم دیوبند توسط محمدقاسم نانوتوی، ایشان روشی را ایجاد کرد که بعدها به روش "قاسمیت" مشهور شد.

طبق این روش و دیدگاه علما دیوبند به این نتیجه رسیدند که؛ در نگاه اول اشاعره و ماتریدیه در مسایل و اصول کلامی، مخالف یکدیگر دیده می‌شوند اما وقتی اصول آنها را بررسی می‌کنیم و به نتیجه نهایی نگاه می‌کنیم، همه این اختلافها از بین می‌رود و هر دو مذهب یکی می‌شوند و در نهایت یک هدف مشترکی را دنبال می‌کنند و این تضاد و اختلافات را نمی‌توان واقعی و حقیقی دانست و می‌توان آنها را با یکدیگر جمع کرده و به یک توافق رسید.

بنابراین طبق روش "قاسمیت" علمای دیوبند ماتریدی اشعری‌گرا یا به عبارتی ماتریدی اشعری-پسند هستند که با جمع بین این دو مذهب کلامی از هر دو آنها پیروی می‌کنند.

همچنین علمای دیوبند در اعتقادات نه عقل را تعطیل کرده و نه آن‌چنان جایگاهی به عقل داده‌اند که از وحی هم بالاتر رود، بلکه آنها عقل را پایین‌تر از وحی و در درجه دوم می‌دانند و آن را ابزاری در جهت تفکر و تدبیر و درک مسایل می‌دانند.

● در تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب و وب دنبال کنید

منابع

- قرآن کریم
- قرائتی، محسن، تفسیر نور، نسخه ۱۰ جلدی
- خرم‌دل، مصطفی، تفسیر نور
- الحرّبی، احمد بن عوض الله، الماتریدیه دراسة و تقویما، دارالصمیعی
- ارشد، عبدالرشید، بزرگ مردان اندیشه و تاریخ، ترجمه محمدامین حسین‌بر، چاپ دوم، شیخ الاسلام احمدجام، ۱۳۸۸ هـ ش
- طیب، محمد، علماء دیوبند اتجاههم الدینی و مزاجهم المذهبی، نسخه پی دی اف
- سهارنفوری، خلیل‌احمد، عقائد علماء أهل السنة الديوبندية، با تحقیق سید طالب الرحمن، ریاض، ۱۴۲۰ هـ
- بزرگزاده، محمدانور، بازاندیشی تاریخی علم کلام، چاپ اول، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۰ هـ ش
- طیب، محمد، اندیشه دینی و شیوه عملی علمای دیوبند، ترجمه محمد درکائی، چاپ اول، نگین کویر، ۱۳۹۱ ش
- ابوزهرة، محمد، تاریخ المذاهب الإسلامية، دارالفکر العربی، قاهرة
- المغربی، علی عبدالفتاح، امام اهل السنة و الجماعة، ابومنصور ماتریدی و آراؤه الکلامیة، چاپ اول، مکتبة وهبة، قاهرة، ۱۴۰۵ هـ

